Archive of SID

تاریخ وصول: ۸۷/۱/۲۵
تاریخ پذیرش: ۸۷/۳/۲۹

نیم نگاهی به عرفان حافظ از منظر بینا متنیت

(جستاری پساساختارگرایانه)*

مهری تلخابی[1]
دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی
دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران

چکیده مقاله:

هدف مقاله حاضر آن است که نشان دهد، چگونه می‌توان با استفاده از بینامتنیت به خلق دلالت‌های عرفانی در شعر حافظ پرداخت و آوای عرفانی عادت ستیز غزل حافظ را در افق مشخصی درک کرد. در این مقاله به مناسبات خاص دیوان حافظ با تفکر عرفانی پرداخته می‌شود تا رابطه خاص هم حضوری عرفان ودنیای غزل حافظ کاویده وگزارده شود. در پایان نشان داده می‌شود که بُعد عرفانی دیوان حافظ نیز یک بینا متن است ومتن‌های عرفانی یا به شکل ترادف یا به شکل تقابل در عمق غزلیات حافظ حضور دارند. بنابراین پیشنهاد می‌کند که برای کشف وگشودن هر یک از نداهای متکثر دیوان حافظ باید ارجاعات وپژواک‌های آن را کاوید و از آن رهگذر به خلق نظام‌های معنایی پرداخت.

---

* این مقاله برگرفته از پایان‌نامه‌ای است با عنوان «ساخت‌شناسی غزلیات حافظ» به راهنمایی: دکتر مظاهر مصفّا و مشاوره: دکتر ناصرالدین شاه حسینی.

[1]- Mehri.Talkhabi@gmail.com

www.SID.ir

Archive of SID

کلید واژه‌ها:

بینامتنیت – عرفان – منطق مکالمه – نسبت‌های بینا متنی – نشانه.

www.SID.ir

Archive of SID

پیشگفتار

از دیدگاه پساساختارگرایان، متنی چون غزلیات حافظ، پیش از آن که به پیوند واژه‌ها و انسجام زبانی و ادبی مربوط باشد، فضایی با ابعاد بسیار متنوعی است که در آن انواع نوشتار، با هم آمیخته‌اند. هر یک از این نوشتارها، از مراکز فکری متنوعی اخذ شده‌اند؛ از این رو، متنی چون حافظ صداهای متکثر ی دارد که از چندین مرکز فکری گرفته است.

این صداهای متکثر تنها در یک جا می تواند به وحدت بینجامد و آن فکر و ضمیر خواننده است. چرا که این خواننده است که بر طبق هر آن چه که در ذهن دارد و با آن می‌اندیشد و به هستی می نگرد، از مسیرهای خاص متن عبور می‌کند و معنا را می‌سازد. یکی از این صداهای تنومند شعر حافظ، صدای عرفانی آن است. اگر بخواهیم این صدا را در متن غزل حافظ باز سازی کنیم، باید از مسیرهای عبور کنیم که مجموعه ای از رمزگان دنیای عرفان را دربرداشته باشد.

هدف نگارنده در این مقاله آن است که مناسبات دیوان حافظ را با عرفان بکاودو رابطه خاص هم حضوری دنیای عرفانی را دنیای غزل حافظ بگزارد و نشان دهد که چگونه می‌توان بدین اندیشید که ساحت غزل حافظ، ساحتی بینا متنی است؟

از آن جایی که از منظر نقد پساساختارگرایی، هر متن یک بینامتن است و دیگر متن‌ها در سطوح متغیر و با شکل‌های کمابیش قابل شناسایی در آن حضور دارند و هر متنی به نوعی یک بافت جدید از نقل قول‌های متحول شده است، بنابراین ضرورت دارد یک بار نیز به دیوان حافظ از این منظر نگریسته شود به این معنی که صرف نظر از اثبات عارف بودن حافظ و یا عدم اثبات آن، باید با لحاظ مناسبات بینا متنی غزل حافظ با عوالم تصوّف، این صدا را نیز در دیوان حافظ معتبر شناخت.

www.SID.ir

Archive of SID

۱-دیوان حافظ وبینا متنیت:

دیوان حافظ نظامی بسته، مستقل و خودبسنده نیست؛ پیوندی تنگاتنگ با متون عرفانی دارد. کاربرد وسیع اصطلاحات عرفانی، سبب ایجاد مکالمه ای مستمر میان غزل حافظ با متون عرفانی شده است. در واقع، باید باور داشت حافظ چه عارف بوده باشد و چه نباشد، دیوانش به واسطه اصطلاحات عرفا، از سایر متون عرفانی آزاد نیست. حافظ با کاربرد اصطلاحات عرفا به نوعی به مکالمه تعاملی با عالم عرفانی می پردازد و ازرهگذر این تعامل و مکالمه، لاجرم، تفکر عرفانی، چارچوب ارجاع مهمی می گردد تا بتوان از این زاویه نیز به دیوان حافظ نگریست. ممکن است این سوال در ذهن خواننده شکل گیرد که به واسطه حضور چهره سیاه صوفی وزاهد ومسجدو... در دیوان حافظ چگونه می توان حافظ را شاعری دانست که به تعامل و مکالمه با مکتب تصوف پرداخته است؟ پاسخ این سوال با استفاده از نظریه بینا متنیت چندان دور از دسترس نیست. رابطه تعاملی حافظ با متون عرفانی گاه به شکل وام گیری است وگاه به شکل یک دگردیسی، اما در هر دو حالت نیز با استفاده از مناسبات بینامتنی، رابطه متن باحوزۀ شناختی عرفان کاویده می‌شود، حوزه‌ای که خواننده باید برای تفسیر متن از آنها باید کمک گیرد. در این ارتباط دیوان حافظ در پاره‌ای از موارد نیازمند یاری متون عرفانی است تا تفسیر گرددوشکل تعامل حافظ با متون عرفانی مشخص گردد.

با توضیحاتی که ذکر آن رفت، می‌توان دریافت که به اعتبار مفهوم بینا متنیت، دیوان حافظ نیز شبکه‌ای از نظام‌های نشانه ای است که در نسبت با سایر کنش‌های دلالت گر در متن فرهنگ جای گرفته است. از این رو با توجه به مفهوم بینا متنیت می‌توان متنی چون حافظ را با دلالت‌های تاریخی– اجتماعی و عرفانی خود سازگار کرد و آن را در تعامل با رمزگان‌ها، گفتمان‌ها و صداهای گوناگونی نشاند که از متن غزلیات عبور کرده‌اند.

۲-در چیستی بینا متنیت:

«مفهوم بینا متنیت، مفهومی است که بعد اجتماعی را وارد متن می کند. این کار بر اساس مسیری مشخص یا تقلیدی ارادی انجام نمی گیرد، بلکه اساس آن اشاعه است. بینا متنیت متن را می گشاید. بینا متنیت بازی بی پایان نشانه پردازی است و به انقلاب در زبان شاعرانه می انجامد. انقلابی علیه بستار دال در گفتمان باز نمودی اگر چه متون بالقوه ناهمگن هستند اما

www.SID.ir

Archive of SID

نیروی نافرمان ویران سازی وحدت نمادین متن تنها در بزنگاه‌های تاریخی – اجتماعی تحقق می‌یابد.[1]

مفهوم بینا متنیت، در هر حال به عنوان شیوه‌ای برای بررسی نحوه ساخت متون ادبی و چگونگی دست یافتن به معنا به نحو فزاینده‌ای مؤثر است. نگرش بارت به متن به منزله یک شبکه تا حدی به توضیح معنای این اصطلاح کمک می کند. از آن جایی که نویسنده دیگر محور ساختار متن یا معنا نیست بلکه در فرایند تفسیر به حاشیه رانده شده است در واقع متن متشکل از نوشتارهای چندگانه و برگرفته از گفتمان‌های مختلفی است که به شکلی خاص جریان داشته است. در هر صورت نویسنده پدید آور مدعی بزرگ و نابغه‌ای خلاق نیست بلکه ترکیب‌گر است کسی است که مواد اولیه را در زبان گرد آورده و هماهنگ می کند. از این حیث ادبیات به نوعی به تکرار بدل می شود. نمونه این تکرار را در برخی روایات به ویژه آن‌ها که اسطوره می نامیم، می توان دید که به شکل‌های تغییر یافته تکرار می شوند. داستان ادیپ مبین این موضوع است زیرا شکل‌های مختلف آن در تاریخ ادبیات هم چنان به چشم می خورند.

بارت می‌گوید: هر متنی بافت جدیدی از گفته‌ها و نوشته‌های پیشین است. رمزها، قواعد و الگوهای آهنگین، بخش‌هایی از زبان‌های اجتماعی و غیره وارد متن می شوند و در آن مجدداً توزیع می گردند و این زبان همواره مقدم بر متن و حول آن است[2] از این رو، متنیت ادبی را می توان نوعی باز یافت زبانی دانست؛ هر چند، روابط جدیدی که میان گفتمان‌های تخصیص یافته و به کار رفته در ادبیات به وجود می آیند، متضمن آن هستند که نوشتار ادبی هیچ‌گاه یکسان و کاملاً تکراری نیست.

در همین مورد غزلیات حافظ نمونه خوبی از متونی است که خود آگاهانه، طیف‌های گوناگون و متفاوتی از گفتمان‌های جاری را بازنگاری می کنند، این گفتمان را می توان کم و بیش به سهولت تشخیص داد. در مواجهه با دیوان حافظ، اگر تمامی غزلیات را بخوانیم و نیز اگر باسنت عرفانی و صوفی‌گری آشنا باشیم، معنای بیشتری به دست می‌آوریم، مجموعه‌ای از ارجاعات متقابل تجربه خواندن را به اصطلاح سنتی غنی‌تر می کند یا به اصطلاح نظری،

---

[1]– دانشنامه نظریه‌های ادبی معاصر، ص ۷٤.

[2]-Theory of the text, p.39.

www.SID.ir

Archive of SID

دال‌های موجود در متن، مدلول‌های پیچیده تری به ذهن خواننده متبادر می‌کنند.

هنگام خواندن یک متن، آگاهانه یا نا آگاهانه آن را در چارچوبی از زبان و دانش که جامع تر از چهارچوب‌های منحصر به یک نویسنده دوره یا معیار ادبی خاص است، قرار می‌دهیم؛ به تعبیری می‌توان گفت که متن را تحت پوشش گفتمان‌های متعددی برگرفته از فرهنگ خود وتجربه‌ای که بنابر زمان، مکان و خواننده متفاوت بود قرار می دهیم.

بارت در مقاله (نقد به مثابهٔ زبان)، به بررسی ماهیت نقد می پردازد و کارکرد آن را نه کشف حقایق (که کار فلسفه است) بلکه پی بردن به شکل‌های ارزشمندی می داند: «می‌توان گفت که کار نقد صرفاً صوری است، نقد کشف چیزی پنهان یا نهفته در اثر یا نویسندهٔ مورد نظر نیست که تاکنون از نظر پنهان باشد (از طریق چه اعجازی آیا ما از پیشینیان تیزبین‌تر هستیم.) بلکه صرفاً جفت وجور کردن – هم چون یک قفسه ساز ماهر با وارسی هوشمندانه دو قفسه با اندازه‌های نابرابر را به یکدیگر وصل می‌کند– زبان روز و زبان نویسنده است؛ یعنی نظام صوری قواعد منطقی که وی در مقتضیات زمان خود مطرح کرده است. اگر چیزی به عنوان برهان نقادانه وجود داشته باشد، آن برهان نه با کشف اثر مورد نظر، بلکه برعکس با قرار دادن آن تحت پوشش تا حد ممکن کامل زبان خود (منتقد) معلوم می شود.[۱] بارت در اینجا نقد را نوعی پیوند میان زبان متن و زبانی می‌داند که برای قرائت و تفسیر آن به کار می رود.

آنتونی استهوپ نیز می‌گوید: «متن هویتی دارد اما این هویت همواره نسبی است.»[۲] آشنایی زدایی اش به همان شیوه نخواهد بود. تونی بنت نیزدر مفهوم مورد نظرش از شکل بندی‌های قرائت دیدگاه مشابهی را ابراز می‌کند: «مجموعه‌ای از گفتمان‌های متقاطع که به نحو موثری مجموعه ای از متون و مناسبات میان آنها را به شیوه خاصی فعال می‌کنند.»[۳] بنت این الگوی تفسیری را با توجه به توصیف میشل فوکو از یک کتاب یامتن در اثر حائز اهمیتش به نام دیرینه شناسی دانش مطرح می کند:

«مرزهای یک کتاب هرگز کاملاً مشخص نیستند، فراتر از عنوان، سطر اول و آخرین نقطه پایان جمله فراتر از یک ترکیب بندی درونی و قالب خود سامان اش آن کتاب در نظامی ارجاعی با سایر کتاب‌ها مربوط است. کتاب صرفاً شیئی در دست فرد نیست... وحدت آن

---

[1]- Theory of the text, p. 650.
[2]- Literatur,… , p. 28.
[3]- text,…, P. 216.

www.SID.ir

Archive of SID

متغیر و نسبی است.»[1]

اگر به دیدگاه فوکو برگردیم، دیوان حافظ در یک نظام ارجاعی بسیار مهم و قابل تأمل به کتب عرفانی و آموزه‌های آن مربوط می شود. با تبیین این ارجاع ما دیوان حافظ را بار دیگر گویی بازنویسی می کنیم و این امر در بحث بینا متنیت امر مهمی است، چرا که هر متنی پیوسته در بافت‌های مختلف مادی، اجتماعی، نهادی و ایدئولوژیکی بازنویسی می‌شود.[2]

از سوی دیگر در مبحث بینامتنیت باید به یاد داشت که متن بیش از آن که به پیوند واژه‌ها و ایجاد انسجام زبانی مربوط باشد، دلالت بر این دارد که متن یک چهل تکهٔ بینامتنی است. بارت می گوید: «متن زنجیره‌ای از واژگان نیست که معنایی لاهوتی (پیام مؤلف – خدا) را ساطع کند، بلکه متن فضایی چند بعدی است که انواع نوشتار در آن با یکدیگر می‌آمیزند و برخورد می‌کنند. نوشتارهایی که هیچ یک نومایه نیستند. متن تار و پودی از نقل قول‌های مختلف است که از مراکز بسیار متعدد فرهنگ اخذ شده اند. هر متنی حاصل نوشتارهای متکثر است که از چندین فرهنگ سرچشمه گرفته‌اند و با یکدیگر روابط متقابلی، مبتنی بر گفت‌وگو و تقلید تمسخرآمیز و منازعه برقرار می کنند. لیکن این تکثر در یک جا متمرکز می شوند و آنجا خواننده است نه – آن گونه که تا پیش از این گفته می شود – مؤلف.

از منظر پساساختارگرایانه بارت، متن همچون تقاطعی است که مجموعه‌ای بی‌حد و حصر از نقل قول‌ها، پژواک‌ها و ارجاعات گوناگون در آن با یکدیگر جمع می شوند و خواننده مختار است از هر مسیری که خود می‌خواهد، از این تقاطع عبور کند؛ به سخن دیگر، هیچ قرائت درستی برای تعیین معنای متن نمی‌توان در نظر گرفت. در واقع خواننده برای خواندن متن و بر ساختن معنای آن (مرتبط کردن متن با نظام‌های معنایی که خود می شناسد) نیازی به کشف نیت مؤلف یا تبعیت آن ندارد. بنابراین باید گفت نقد یعنی بحث در باب ماهیت لزوماً متکثر یک نوشتار و واسازی صداها یا رمزگانی که نمی توان آن‌ها را به یک خاستگاه واحد وابسته دانست، نتیجتاً قرائت متن مترادف با تلاش برای کشف نیست (کشف یک پیام استتار شده) بلکه برابر با تولید یا بر ساختن معناست.[3]

---

[1]- The Archaeology of knowledge, P23.

[2]– پیش در آمدی بر مطالعه نظریه‌های ادبی، ص ١٦٦.

[3]– نقد ادبی و دمکراسی، ص ٣١.

www.SID.ir

Archive of SID

بنابراین باید به یاد داشت یک اثر خود بسنده و به تنهایی حاکم بر کل خویش نبوده بلکه حاصل جذب و دگرگونی دیگر متن‌هاست. به طور کلی بینا متنیت ربطی به تأثیر پذیری یک اثر یا مؤلف از اثر یا مؤلف دیگر نداشته بلکه مبتنی بر مناسبات گوناگون و از نظر تاریخی متنوع میان آثار به عنوان تولیدات متنی ناهمگون است (تاثیرپذیری صرفاً صورت محدود شده و محدود کننده‌ای از بینا متنیت است)

کریستول این ادراک را در بررسی نوعی متن رمان به عنوان حاصل‌آمیزش یا جایگشت‌های نظام‌های نشانه ای شرح و بسط دهد.[۱]

بنابراین پساساختاری در رویکردی شاخص، بینامتنیت را به جای بیناذهنیت می‌نشاند خوانش یک متن به معنی مبادله ذهن – با ذهن میان مؤلف – منبع و خواننده –گیرنده نبوده بل که اجرایی از سوی مؤلف و خواننده و انبوه نوشته‌هایی است که در عرصه متن با هم مصادف شده و تعامل می یابد از این رو یک متن هیچ گاه پایان نیافته و یک بار برای همیشه نوشته نمی شود. یک متن در استمرار تولید بینامتنی خویش است که متنوع آتی آن را نیز در بر می گیرد و موجودیت می یابد. بینا متن به تعبیر بارت هیچ کانونی جز بی‌کرانگی باز آیی‌های خود نمی شناسد. بینامتنیت در عین حال که شرط وجودی همه متن‌ها است ممکن است به صورت ارزش گذارانه نیز به کار رفته، برحسب نیاز تمایز گذاری میان دو گونه متن شود: متنی که می‌کوشد سرشت بینا متنی خود را پنهان و متنی که این اثر سرشت را تصدیق می‌کند.[۲]

اما دیوان حافظ متنی است که سرشت بینامتنی خود را پنهان نمی‌کند حضور اصطلاحات صوفیه در دیوان حافظ به قدری فاحش است که نمی توان آن را منکر شد. پیش از آنکه به نمونه‌هایی از مکالمه حافظ با تفکر عرفانی در دیوانش بپردازیم می بایست به چندین نکته اساسی در این بحث اشارتی داشته باشم. اگر در دیوان حافظ به صداهای متکثر معنایی باورمندیم باید بر هر آوایی که بر آن تأکید داریم، مناسبات بینا متنی معتبری خلق کنیم و صدای متن را با این مناسباتت به هم سرایی قابل استنادی تبدیل کنیم. کشف منش بینا متنی یک متن تعیین کننده ساختار و شیوه بیان نیز هست.

پیچیدگی متنی چون حافظ حاصل آن است که هم محصول مناسب سخن و جهان است و

---

[۱]– فرهنگ اندیشهٔ انتقادی از روشنگری تا پسامدرنیته، ص ۱۷.

[۲]– همان، ص ۱۷۰.

www.SID.ir

Archive of SID

هم محصول مناسب سخن با ایجاد کنندگان گزاره‌هایی مشابه، از دید پسا ساختارگرایان، با طرح مفهوم بینامتنیت، هیچ گفتار و نوشتاری به طور مستقل معنا بخشی نمی کند، بلکه هر گفتار و نوشتاری به خرده گفتارها و نوشتارها وابسته است و در ارجاع به خرده گفتارها و نوشتارها یک معنای کامل می یابد. در یک متن مخاطب مدام به متن‌های دیگر ارجاع داده می شود.

واژه بینامتنیت به حیات کنونی متون بر می گردد که با ارجاع به دیگر متون است که شکل می گیرد. یک متن به متون دیگر ارجاع می دهد؛ یعنی یک تقابل متنی صورت می گیرد که حضورش باعث می شود که متن‌های دیگر در اختیار قرار بگیرند.

بینامتنیت می‌گوید، هنگام رویارویی با یک متن، رابطه‌هایی در ذهن تنیده می شود و مخاطب را در شبکه ای از متن‌های مختلف قرار می‌دهد، در حقیقت بینا متنیت یک اثر حاصل تنیدگی مخاطب و متن است. این تنیدگی‌ها از ذهن و روابط ذهنی مخاطب یا اثر بر می آید و در روابط زبانی در نهایت شکل می گیرد. روابطی در گذر زبان و زمان در بستری گاه خود آگاه و گاه ناخود آگاه می گذرد و ماهیت پیچیدهٔ هنر را در تبادلات سابژه و وابژه شکل می دهد.

«شعر از پژواک شعرها و اندیشه‌های گذشته نیرو می‌گیرد، پژواک‌هایی که شاید نتواند بر آن‌ها غلبه کند. از این رو وحدت دیگر نه چندان خاصه ای متعلق به شعر بلکه چیزی است که مفرد به جستجوی آن هستند.»[1]

با این توضیحات می توان وارد متن غزلیات حافظ شد. از آن جایی که در دیوان حافظ گاه به مواردی بر می خوریم که متضمن رموز عرفانی است، از دید نقدپسا ساختار گرایی می باید رابطه این بخش از آوای موجود در دیوان حافظ را با سرچشمه آنها کاوید و تحلیل کرد. علی رغم اینکه «طرز تلقی حافظ از صوفی و صوفیان به گونه ای است که صریحاً معلوم می دارد دیوان او را یک اثر صوفیانه نمی توان شمرد»[2] اما چه توضیحی می توان برای حضور مصطلحات عرفانی آن هم با آن بسامد بالا در دیوان حافظ داشت؟ طرح موجر و رمز آمیز نکات عرفانی، حاکی از آن است که عرفان برای دیوان حافظ چارچوب ارجاع مهمی است تا

---

[1]- نظریه ادبی، ص ۱۰۷.

[2]- مکتب حافظ، ص ٤٨١.

www.SID.ir

Archive of SID

به یکی از آواهای متن معنا بخشد. در برخی از این غزلیات، گاه «نشانه‌هایی از شور و هیجان حلاج و شبلی، از عشق و درد عطار و مولانا و از ذوق و معرفت ابن عربی و شیخ روزبهان تموّج و انعکاس می یابد و به تجربه‌های عرفانی وی رنگ وبوی خاص می دهد و البته اینکه میراث حلاج و عطار و روز بهان به شاعر شیراز رسیده باشد غرابتی ندارد. چرا که آشنایی با این آثار در کلام حافظ نشانه‌هایی دارد.»[۱]

اگر چه بسیاری معتقدند که القاب و عناوین و مصطلحات تصوف در دیوان حافظ با منفورترین سیما جلوه گر شده است که «جز از لحاظ بعضی مصطلحات هیچ گونه شباهت و وجه اشتراکی با آنچه در زمان خواجه تصوف نامیده می شود ندارد»[۲] اما باید باور داشت که نفس حضور این مفاهیم در دیوان حافظ ولو با نگره منفی حافظ از منظر بینا متنیت قابل تأمل است همان گونه که در صفحات پیشین نیز اشاره شده گاه حضور متنی، نگره ای، باوری در متن دیگری با یک دگر دیسی بنیادین دیده می شود. اما در این جستار نخست به مصطلحاتی که حافظ با انتقاد و مخالفت بدان‌ها نگریسته نمی پردازیم بلکه به آن دست از مصطلحات عرفانی می پردازیم که در دیوان حافظ دگردیسی نیافته، همچنان به لحن موافق از آنها یاد شده است. چون «طریقت، دین، غیرت، مشیت، قضا، علم الیقین، توکل، تسلیم، اختیار و کشش و کوشش، هدایت، دلیل راه، راهبر، راهرو، صاحبدل، استغنا، غیرت»[۳] حضور و غیبت، ساقی، خرابات، مستی، عشق، شراب نظر باز و عاشق با بار معنایی بسیار موافقی در دیوان حافاظ به کار رفته‌اند همه این مصطلحات عرفانی در چهار چوب ارجاع خود یعنی عرفان به بار می نشینند. بازتاب حضور این بعد از متنی چون غزل حافظ را تنها در آگاهی عرفان می توان درک کرد.

حال به نحوهٔ حضور آوای برخی از این مصطلحات، در دیوان حافظ می پردازیم و حضور آوای آنها را در برخی از آثار عرفانی دیگر نیز بر می‌رسیم تا در یابیم درک آوای این مصطلحات عرفانی از رهگذر بینامتنیت چگونه به آثار عرفانی دیگر گره می‌خورد و این آواها چگونه با درک بینا متنیت اثر به هم سرایی منجر می‌شود.

---

[۱]- همان، ص ٤٨٢.

[۲]- همان، ص ٤٢٢.

[۳]- همان، ص ٤٣٣.

www.SID.ir

Archive of SID

مثلاً نگاه می کنیم به اصطلاح (استغنا)، حافظ بارها این واژه را به کار برده است.

به هـوش باش که هنـگام باد اســتغنا هـزار خرمـن طاعـت به نیـم جـو نهند
گریه حافظ چه سنجد پیش استغنای عشـق کاندرین دریا نماید هفت دریـــا شبـنمی
سخن در احتیاج ما و استغنای معشوق است چه سود افسونگری ای دل که در دلبر نمی گیرد

«استغنا در کلام عارفان بی‌نیازی حق است از نمودها و کردار بندگان. اگر در مورد عارفان کامل به کار برند مراد بی نیازی از غیر حق است و نیاز به او.»[1]

در سوانح احمد غزالی آمده است: «توانگر علی الاطلاق و غنی مطلق او بود، از طرف عاشق همه نیاز و درویشی باشد و لعل که الله الغنی و انتم الفقراء همین نقطه است.»[2]

در این مورد بسیار محدود می بینیم که استغنا به عنوان یک نشانهٔ زبانی در غزل حافظ، ما را به متون دیگری که آنها نیز در این نشانه‌ها برای دلالت خاصی بهره برده‌اند رهنمون می کند. از طریق کشف رابطه بینامتنی شعر حافظ با متون عرفانی، شعر اشاعه پیدا می کند و متن گشوده می‌شود. اصطلاح دیگر که می توان مانند بسیاری از اصطلاح‌های دیگر بر روی آن تأمل کرد،حضور وغیبت است. معروف ترین و شناخته شده ترین حضور این اصطلاح در غزل یک دیوان حافظ است:

حضوری گر همی خواهی از او غائب مشو حافظ....

در غزلیات دیگری نیز حافظ این اصطلاحات عرفانی را به کار برده است.

از دست غیبت تو شـکایت نمـی کـنم تا نیست غیـبتی نبـــود لـذت حضـور

باید پیش از هر چیز یادآور شد که «اصطلاح غیبت و حضور وقتی تعلق به موضوع واحدی داشته باشند متضادند و جمع شان ناممکن اما وقتی به دو موضوع متضاد تعلق بگیرند از نظر معنایی مکمل همدیگر می گردند غیبت عاشق از خود و از هر چیز جز معشوق به معنی حضور به معشوق است پس شرط حضور، غائب نشدن از معشوق و غائب شدن از خود و

[1]- فرهنگ اشعار حافظ، ص ۵۹.

[2]- السوانح فی‌العشق، ص ۱۰.

www.SID.ir

Archive of SID

جملهٔ چیزهاست.[۱]

حضور این دو اصطلاح در دیوان حافظ درست هم آوا با حضور آنها در متون عرفانی است مثلاً در کشف المحجوب آمده است «مراد از حضور، حضور دل بوده به دلالت یقین تا حکم غیبی را چون حکم عینی گردد و مراد از غیبت غیبت دل بود از دون حق تا حدی که از خود غایب شده تا به غیبت خود از خود به خود نظاره نکند پس غیبت از خود، حضور به حق آمده و حضور به حق غیبت از خود چنان که هر که از خود عنایت به حق حاضر و هر که به حق حاضر از خود غائب بود.»[۲]

ابن عربی می گوید: الغیبة غیبة القلب من علم ما یجری من احوال الخلق شغل الحس بما ورد علیه و الحضور حضور القلب بالحق عند الغیبة عن الخلق.)[۳]

می بینیم که حافظ چگونه از رهگذر شعر به مکالمه با تفکر عرفانی پرداخته و بعدی دیگر به سویهٔ معنا شناسیک شعر خود داده است.

یا نگاه کنید به واژه سماع: حافظ واژه سماع را با بسامد بسیار بالا به کار برده است:

درسماع‌آی‌وزسرخرقه‌براندازوبرقص ورنه با گوشه رو و خرقهٔ ما در سرگیر

«اکثر فرقه‌های عرفانی در تعلیم و تربیت و روشنگری باطن اشخاص از سماع سخن می‌گویند. سماع به عنوان مظهری از مظاهر جمال می تواند به تربیت و تکمیل اشخاص یاری رساند. سماع که مایه اعجاب و تأثر و عامل نشاط و رفع ملال و رهایی از خودخواهی و خودنمایی و وسیله کشف راز است»[٤] چه در دیوان حافظ و چه در متون عرفانی دیگر در یک افق مضمونی و معنایی قرار دارد «سماع در خاصه یا رسم عمده دارد که در دیوان حافظ به آن اشاره شده یکی فرقه اندازی یا افکندن جامه به سوی قوال یا مغنی و برای آنها و دوم چاک زدن خرقه از شدت غلبه وجد و حال»[٥]

در کل، سماع نزد صوفیان از وسایل تلطیف ذوق و تهذیب باطن است.

---

[۱]- گمشدهٔ لب دریا، ص ۳٤۱.

[۲]- کشف المحجوب، ص ۲۱۹

[۳]- الفتوحات المکیه، ص ٤.

[٤]- آب طربناک، ص ۱٤٥.

[٥]- حافظ نامه، ص ٥٥۸.

www.SID.ir

Archive of SID

می توان بر روی بسیاری از واژگان عرفانی دیوان حافظ تأمل کرد مانند شراب که در چشم اندازی عرفانی رمز هر چیزی است که هم چون شراب، صوفی یا سالک راه طریقت را مست و از خود بی خود می کند مانند محبت، عشق، شوق، و الهامات ربانی، کلام پیر و... که از جمله مایه‌های مستی سالک در سیر الی الله است که دریافت و تجربهٔ آن می‌تواند صوفی را از حالات عقل و آگاهی به مرتبه ذهول عقل و ناآگاهی و اشراق ارتقا دهد. اصطلاح سکریاستی هم یکی از احوال روحی صوفیه را می‌نماید.[۱]

یا توکل که حافظ می فرماید:

تکیه‌برتقوی‌ودانش‌درطریقت‌کافری است　　راهروگرصد هنردارد توکل بایدش

عزالدین محمود کاشانی می‌گوید:

«مراد از توکل تفویض امر است با تدبیر وکیل علی الاطلاق و اعتماد برکفالت کفیل ارزاق.»[۲]

در عوارف ا لمعارف آمده است «توکل آن است که از حول و قوت خویش بیرون آیی»[۳]

و یا تجلی که حافظ می فرماید:

در ازل پرتو حسنت زتجلی دم زد　　عشق پیدا شد و آتش به‌همه عالم‌زد

جامی نویسد «چون عالم از تجلی خالی ماند در حال فانی گردد و چون تجلی خدای تعالی در عالم ساری گردد عالم باقی ماند پس عالم باقی ماند پس عالم به ظهور و تجلی حق باقی است.»[٤]

عبدالرزاق کاشانی می‌گوید «تجلی اول همانا تجلی ذاتی است و عبارتست از تجلی ذات خداوند به تنها بر خود آن ذات و برابر است با حضرت احدیت که نه نعتی دارد و نه اسمی تجلی ثانی آنست که با آن اعیان رابطه ممکنه پدید آید و خداوند با این تجلی از حضرت

---

[۱]- گمشده لب دریا، ص ۳٤۸.

[۲]- مصباح‌الهدایه، ص ۳۹٦.

[۳]- عوارف المعارف، ص ۲۵۲.

[٤]- اشعة اللمعات، ص ۸۸.

www.SID.ir

Archive of SID

احدیت به حضرت واحدیت که مقام اسماء و صفات است تنزل می‌کند.»[۱]

از منظر بینامتنیت واژگان و اصطلاحات عرفانی که حافظ به دیده قبول بدان‌ها نگریسته، در شعر او به گونه ای مستقیم حضور دارد. حافظ به هدف دلالت معنایی و برای مرجع و مدلول ویژه‌ای آنها را به کار گرفته است. رسیدن به مقصد این دال‌های عرفانی تنها از رهگذر بینامتنیت ممکن است. اما در همین دیوان واژگانی وجود دارد مانند پیر مغان، مغبچه باده فروش، باده، ساقی و صوفی و زاهد و... که ورای نشانه شناسی عرفانی به کار گرفته شده است.

به نظر می‌رسد در این جا دیگر با ابزار بینامتنیت نمی توان دیوان حافظ را به لحاظ معنایی گشود. این واژگان معنای خاصی را که مورد نظر شاعر است، به نظام نشانگان بر ساختهٔ حافظ می افزایداما در اینجا نیز یک منش بینامتنی برای دیوان حافظ می توان قائل شد منشی که در آن حافظ باز با متون و اندیشه عرفانی در مکالمه است منتها مکالمه‌ای از سر انکار و نقد در مناسبات آن، بنابراین ماهیت بینامتنی دیوان حافظ در این بعد، ماهیتی ترادفی و توازی گونه، نیست بلکه ماهیتی تقابلی است و مفاهیم عرفانی چون صوفی و... در دیوان حافظ دگردیسی شخصیتی داده‌اند اما علی رغم این مسأله نمی توان منکر مکالمه متن حافظ با متون دیگر عرفانی شد. حتی علی رغم آنکه بعد عرفانی و صدای عرفانی دیوان حافظ در اکثر مواقع با ماهیت تقابلی و انکاری خود با عالم عرفان و متون عرفانی و مناسبات ویژه آن به مکالمه بر می خیزد اما نفس این تقابل و افکار بدین معنا نیست که می توان به این صدای دیوان حافظ به طور مستقل معنا بخشید، معنا افزود و معنارا بسط داد. برای درک این افکار و تقابل نیز باید به واسطه‌هایی اندیشید، واسطه‌هایی که در ذهن مخاطب با در ارتباط با متن باید وجود داشته باشند.

باید به یاد داشت که محوری‌ترین شخصیت دیوان حافظ؛ یعنی رند از رهگذر تقابل با صوفی خلق شده است. این تقابل اگر گزارده نشود، فلسفه وجودی رند فهم نمی شود. بنابراین باید از رهگذر بینامتنیت به تقابل‌های موجود دلالت بخشید.

باید به یاد داشت که غزل حافظ نیز چونان هر متن دیگری، بر اساس متونی که بیشتر خوانده ایم معنا می دهد و استوار بر رمزگانی است که پیش‌تر شناخته ایم، بنا بر قاعده بینامتنی

---

[۱]- شرح منازل السائرین، ص ۱۷۵.

www.SID.ir

Archive of SID

«هر متن تنها به این دلیل معنا دارد که ما بیشتر متونی را خوانده ایم، با تأکید بر این دانش و شناخت پیش ناگزیریم که متون پیشین را چونان سازندگان رمزگان گوناگون بدانیم که افق دلالت را ممکن می کنند. مناسبات بینامتنی در حکم حلقه‌های رابط اجزاء سخن است. مجموعه دانشی است که به متن امکان می دهد تا معنا داشته باشد.»[1]

اما از آن جایی که شعر حافظ آن هنگام که نوای عرفانی سر می‌دهد بیشتر بیان‌گر تجربه‌های خصوصی عادت ستیز است- تجربیاتی در عوالم رندی- طبیعی است که یافتن زمینه ارجاعی اثر با دشواری همراه باشد. اما اصالت عادت ستیزی عرفانی حافظ در گرو درک تقابل با عادت‌های عرفانی است بدون فهم عادت‌های عرفانی موسوم نمی توان دریافت مراد متن چیست و سمت و سوی آن کدام است، در هر حال باید دریافت که بینامتنیت چیزی است برای تعالی دادن مناسبات متن برای اشکار کردن دلالت معنایی متن و گسترده کردن و اشاعه معنا. بنابراین به طور خلاصه باید گفت در دیوان حافظ آوای عرفانی، به دو شق جداگانه تقسیم می‌شود شقی که مکالمه تأییدگرانه‌ای با متون عرفانی پیش از خود دارد و شقی دیگر که از سر انکار و جدل و رد و معارضه به مکالمه با متون عرفانی و اندیشه‌های حاکم بر آن پرداخته است.

اما درک مناسبات هر دو شق با متون عرفانی در گرو درک بینامتنیت است با دو ماهیت مجزا ماهیتی که یکی بر مبنای هم سویی عمل می کند و دیگری بر مبنای هم گریزی. در پایان چند مورد از اشعار حافظ را که در آن نوای عرفانی عادت ستیزی به گوش می رسد، ذکر می‌کنم تا دریابیم بدون درک این تعارض‌های موجود میان این اشعار با سنت فکری گذشته، نمی‌توان گامی در راستای حافظ شناسی برداشت.

راز درون پـــرده ز رنـــدان مســـت پـــرس کـــاین حـــال نیسـت زاهـد عـــالی مـــقام را
چون حسن عاقبت نه به رندی و زاهـدی است بهـتر که کار خـــود به عنایـــت رهـــا کـــنند
حافظا می خـور و رندی کن و خوش باش ولی دام تـزویـر مـکـــن چـــون دگـــران قـــرآن را
بـــه هـم نـشـینی رنـــدان ســـری فـــرود آورر که گنجهاست در ایـن بـــی ســـری و ســـامانی

[1]- ساختار و تأویل متن، ص ۳۲۸.

www.SID.ir

Archive of SID

صوفی گلی بچین و مرقع به خار بخش وین زهد خشک را به می خوشگوار بخش
طاعات و شطح در ره آهنگ چنگ نه تسبیح و طیلسان به می و میگسار بخش
خدا را کم نشین با خرقه پوشان رخ از رندان بی سامان بپوشان
در این خرقه بسی آلودگی هست خوشا وقت قبای می فروشان
صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد بنیاد مکر با فلک حقه باز کرد
پیر گلرنگ من اندر حق ارزق پوشان رخصت‌خبث نداد ار نه حکایت‌ها بود...[1]

[1]- دیوان حافظ، ص ۱۸ و....

www.SID.ir

Archive of SID

منابع و ماخذ:

۱- ابن عربی، محیی الدین، ۱۳۳۳ ق، الفتوحات المکیه – مصر: دارالکتب العربیه الکبری.

۲- احمدی، بابک، ۱۳۸۰، ساختار و تأویل متن، تهران، مرکز.

۳- پاینده، حسین، ۱۳۸۵: نقد ادبی و دموکراسی، جستارهای در نظریه و نقد ادبی جدید، تهران، نیلوفر.

٤- پورنامداریان، تقی، ۱۳۸۲، گمشده لب دریا، تهران، سخن.

۵- پین، مایکل، ۱۳۸۲، فرهنگ اندیشه ی انتقادی از روشنگری تاپسا مدرنیته، پیام یزدانجو، تهران، مرکز.

٦- جامی، عبدالرحمان، ۱۳۷۰، اشعه المعات، تهران.

۷- خرمشاهی، بهاء الدین ۱۳۷۳، حافظ نامه در دو جلد، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.

۸-رجائی، بخارائی، احمد علی، ۱۳۷۵، فرهنگ اشعار حافظ، تهران، انتشارات علمی.

۹- سهروردی، ابوحفص عمر، ۱۳٦۲، عوارف المعارف، تصحیح قاسم انصاری، علمی و فرهنگی.

۱۰- غزالی، احمد، ۱۳٦٤، السوانح فی العشق، به اهتمام مهدی بیانی، تهران.

۱۱- کاشانی، عبدالرزاق، ۱۳٥٦، اصطلاحات صوفیه تهران، حامدی.

۱۲- کاشانی، عزالدین محمود بن علی، مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، با مقدمه و تصحیح، جلال الدین همائی، انتشارات کتابخانه سنایی.

۱۳- کالر، جاناتان، ۱۳۸۲، نظریهٔ ادبی (معرفی بسیار مختصر)، فرزانه طاهری، تهران، مرکز.

۱٤- مرتضوی، منوچهر، ۱۳۷۰، مکتب حافظ، تبریز، ستوده.

۱۵- مکاریک، ایرناریما، ۱۳۸۳، دانشنامه نظریه‌های ادبی معاصر، مهران مهاجر و محمد نبوی، تهران، آگه.

۱٦- وبستر، راجر، ۱۳۸۲، پیش در آمدی بر مطالعه نظریه‌های ادبی، الهه دهنوی، ویراستار حسین پاینده، تهران، روزنگار.

۱۷- هجویری، علی‌بن‌عثمان، ۱۳۷٦، تصحیح و. ژوکوفسکی، با مقدمه دکتر قاسم انصاری، تهران، طهوری.

۱۸- یثربی، یحیی، ۱۳۸۵، آب طربناک، تهران، علم.

www.SID.ir

Archive of SID

19- Barthes , Roland , theory of the text 1981. London , Routledge.

20- Bennett , Tony:2003 , text , Readers , Reading Formations in literature and history vol. 9 2 Autumn

21- Easthope , Antony , 1999: Literatur , History and the materiality of the text in Literatur and History , vol. 9

22- Foucault , Michel :2005 ; the Archaeoloy of knowledge london , tavistock.

www.SID.ir